

## What is the Difference Between the Philosophy of Religion and Theology?

### ARTICLE INFO

#### Article Type

Analytical Review

#### Authors

Parastoo Doulabi<sup>1</sup>  
Abbas Izadpanah<sup>2\*</sup>

#### How to cite this article

Parastoo Doulabi, Abbas Izadpanah, What is the Difference Between the Philosophy of Religion and Theology?, *Journal of Islamic Life Style Centered on Health*. 2020;4(1):227-235.

1. PhD student, Department of Islamic Theology, Qom University, Qom, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Qom University, Qom, Iran (Corresponding Author).

#### \* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: abbas\_izadpanah@yahoo.com

#### Article History

Received: 2020/04/10

Accepted: 2020/06/07

ePublished: 2020/06/20

### ABSTRACT

Today, we are witnessing the expansion and prosperity of many sciences and knowledge that in the not so distant past, these sciences did not exist as a scientific discipline. Some of this knowledge is imported and has Western origins. Among these sciences is the philosophy of religion. Philosophy of religion is a new science that has entered the Islamic world almost without any shortcomings and based on the prevailing culture of the Western world and Christian theology. The flawed and ill-fated introduction of this knowledge has led to the fact that, years later, when a definition of the philosophy of religion is presented in the Islamic world, it is still a transcript of its Western nature. Therefore, in the present article, an attempt has been made to critique the common definitions of the philosophy of religion, especially from the perspective of Iranian philosophers of religion, who observe the status of "being and realization". In the following, while presenting Mukhtar's definition, which refers to the philosophy of religion in the position of "definition and must", the difference between the philosophy of religion and homogeneous sciences and sciences, such as theology, philosophy of religious knowledge, etc. has been compared.

**Keywords:** Philosophy Of Religion, Religious Knowledge, Philosophy Of Religious Knowledge, Theology

## تفاوت فلسفه دین و کلام در چیست؟

پرستو دولابی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری، گروه کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.

عباس ایزدپناه<sup>۲\*</sup>

استادیار مدیر گروه فلسفه و کلام، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

## چکیده

امروزه شاهد گسترش و رونق علوم و دانش های فراوانی هستیم که در گذشته نه چندان دور، این علوم به عنوان رشته علمی، وجود نداشته است. برخی از این دانش ها وارداتی بوده و دارای خاستگاه غربی اند. از جمله این دانش ها، فلسفه دین است. فلسفه دین، دانشی است نو که تقریباً بدون کم و کاست و بر اساس فرهنگ حاکم بر جهان غرب و الهیات مسیحی، وارد جهان اسلام شده است. ورود معیوب و بیمارگونه این دانش، سبب شده است که پس از سال ها، هنوز هم وقتی تعریفی از فلسفه دین در جهان اسلام ارائه می شود، رو نوشتی از ماهیت غربی آن است. بنابراین، در مقاله حاضر سعی شده است تعریف های رایج از فلسفه دین، به ویژه از منظر فیلسوفان دین ایرانی را که ناظر به مقام «هست و تحقق» می باشد، به نقد بکشد. در ادامه ضمن ارائه تعریف مختار که ناظر به فلسفه دین در مقام «تعریف و باید» می باشد، تفاوت فلسفه دین با علوم و دانش های همگن، نظیر علم کلام، فلسفه معرفت دینی و... مقایسه شده است.

کلید واژه ها: فلسفه دین، معرفت دینی، فلسفه معرفت دینی، کلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۸

\*نویسنده مسئول: abbas\_izadpanah@yahoo.com

## مقدمه

به طور کلی فلسفه دین و کلان ممکن است از حیث موضوع، روش و غایت با یک دیگر تفاوت داشته باشند. در مورد فلسفه دین و علم کلام، از هر سه جهت تفاوت هایی دیده می شود:

## ۱. موضوع

به طور معمول موضوع فلسفه دین، به دین خاصی مقید نیست؛ بلکه مطلق است؛ اما موضوع علم کلام، همیشه به دین خاصی مقید است.

## ۲. روش

فلسفه دین، همچون دیگر شاخه های فلسفه، اساساً تک روشی است و از روش عقلی سود می جوید؛ زیرا در فلسفه از قیاس برهانی استفاده می شود؛ اما علم کلام بسته به این که مسأله مورد بحث، عقلی یا نقلی یا تجربی یا شهودی باشد، ناگزیر است از روش مناسب برای حل آن استفاده کند و در استفاده از روش عقلی افزون بر مقدمات برهانی، از مقدمات جدلی نیز بهره می گیرد. از آن جا که یکی از شرایط برهان، کلیت مقدمات آن است، بعضی از مسائل

کلامی از قبیل نبوت خاصه به سبب جزئی بودنشان، ممکن نیست صرفاً از طریق مقدمات برهانی و مستقلاً از طریق عقل اثبات شوند؛ در حالی که در فلسفه دین، «بررسی فیلسوفانه مفاهیم، گفتارها، دعاوی و باورهای دینی و شواهد و ادله ای است که به سود و زیان آن ها طرح می شود.» به عبارت دیگر، فلسفه دین کوششی است برای تحلیل و بررسی انتقادی اعتقادات دینی؛ ولی علم کلام چنین نیست (۱).

## ۳. غایت

غرض متکلم، اثبات حقانیت دین و آموزه های دینی خویش است و علم کلام علمی دفاعی است؛ اما فیلسوف دست کم به ادعای خودش، در مقام دفاع نیست؛ بلکه ناظر بی طرفی است که در پی تصدیق و تکذیب است و صدق و کذب برای او تفاوتی نمی کند، نه این که در صدد دفاع پس از پذیرش صدق باشد؛ پس فیلسوف دین می تواند ملحد یا شکاک باشد؛ در حالی که متکلم ملحد یا شکاک مفهومی پارادوکسیکال است؛ البته باید توجه داشت که صرفاً کار دفاعی نمی تواند فارق فلسفه دین و علم کلام باشد؛ زیرا منظور از بی طرفی فیلسوف دین و در مقام دفاع نبودن آن درباره آموزه ها و معتقدات دینی، از این جهت است که او دغدغه دفاعی از معتقدات دینی خود ندارد؛ هر چند فیلسوف دین در مورد آنچه نظر می دهد، به طور قطع از آن دفاع نیز خواهد کرد؛ برای مثال وقتی فیلسوف دین، نظریه خود را در باب نیاز انسان به دین مطرح می کند، ابتدا آن را اثبات، تبیین و تفسیر می کند و در صورت وجود آرای مخالف یا شبهات موجود، بدیهی است که او از نظریه خودش به صورت نظریه فلسفی دفاع خواهد کرد و در برابر آنان می استند؛ بنابراین، تا این جا کار فیلسوف دین و کار متکلم تفاوتی نخواهد داشت (۲). مرز فلسفه دین و علم کلام، در این جا است که متکلم، از پیش، دغدغه اثبات و دفاع از آموزه های دینی و معتقدات خودش را دارد؛ ولی کار دفاعی فیلسوف دین، صرفاً جنبه نظریه فلسفی و علمی دارد، نه جنبه دفاعی از آموزه ها و معتقدات دینی خویش. بدیهی است منحصر کردن کار فلسفه دین به تبیین صرف، چندان مناسب نیست و این که گفته شد: «کلام پنج وظیفه عمده تنسیق، تنقیح، تبیین، اثبات و دفاع را در باب دین و گزاره ها و آموزه های مسلم آن به استناد وحی و با استمداد از خرد و دانش، به عهده دارد، هیچ یک از این وظایف جز سومین آن ها (تبیین) بر عهده فلسفه دین نیست و در کشف و تبیین نیز این دانش هرگز به وحی استناد نمی کند.» (۳)

در این میان، بخش آخر درست است و بخش اول در وظایف علم کلام نیز جای هیچ گونه بحثی نیست؛ اما این که هیچ یک از وظایف یاد شده به جز وظیفه تبیین، بر عهده فلسفه دین نیست، جای تأمل است؛ زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد، در فلسفه دین نیز کار تنسیق، تنقیح، تبیین، اثبات و دفاع وجود دارد؛ اما نه به صورت باور و آموزه اعتقادی، بلکه به صورت نظر و دیدگاه فلسفی، آن را اثبات، تبیین یا تنقیح و از آن دفاع می کند؛ همان گونه که فقیه نیز از طریق اصول و مبانی از پیش تعیین شده، در باب احکام دین با استناد به وحی به تنسیق، تنقیح، تبیین، اثبات و دفاع می پردازد؛ اما نه به صورت آموزه اعتقادی و نه به صورت نظریه فلسفی؛ بلکه از جهت استنباط احکام شرعی است و به طور قطع

پس از تبیین و اثبات، در صورت وجود سؤال یا شبهه یا استفتا، ضمن بیان نظر شخصی، از آن دفاع خواهد کرد (۴).

تفاوت فلسفه دین و کلام جدید همان گونه که در تفاوت فلسفه دین با علم کلام گفته شد، نباید میان این دو شاخه علمی خلط کرد. فلسفه دین، اهداف و روش مخصوص فلسفه را دارد؛ در حالی که کلام جدید همانند علم کلام (کلام قدیم) اهداف و روش های دیگری دارد؛ البته بیشتر مباحثی که در فلسفه دین مطرح می شوند، برای متکلم نیز دغدغه آفرینند و باید تکلیف خود را با آن ها روشن کند؛ اما ممکن است روش بحث او و نتایجی که می گیرد، متفاوت باشد؛ به طور نمونه، متکلم می تواند در پاره ای موارد از متون دینی به صورت مؤید و شاهد استفاده کند؛ ولی فیلسوف دین این کار را نمی کند. متکلم از ابتدا موضع روشنی دارد و هیچ گاه به نتیجه ای نمی رسد که با مبانی دینی اش متضاد باشد؛ اما فیلسوف دین ممکن است به چنین نتایجی برسد. مسائلی که باعث نو شدن کلام می شود، تا حد بسیاری از رابطه فلسفه و کلام سرچشمه می گیرد (۵).

فلسفه، پرسش های جدیدی را پیش پای متکلم می گذارد. پاسخ های نو به پرسش های کهن می دهد و باعث می شود متکلم مبانی جدیدی برای عقاید خویش بیابد. متکلم می تواند از پاسخ های جدید فلسفی یا علمی به مسائل کهن یا جدید در توجیه عقاید دینی استفاده کند و از این طریق، هم برای اثبات صدق گزاره های دینی و هم برای دفاع از معقولیت آن ها و قانع ساختن مخاطبان بهره جوید. هرگونه تبدیل و تحولی در آرای فلسفی مخاطبان، تبدیل و تحولی را در نحوه استدلال های مدافعه گرانه متکلم ایجاب می کند (۶).

#### تفاوت الاهیات و فلسفه دین

فلسفه دین در مغرب زمین نیز با الاهیات نو متفاوت است. متأله از درون دین و با همدلی به تبیین معارف آسمانی و ایمان دینی می پردازد؛ اما فیلسوف دین از بیرون با رویکرد معرفت شناسی، معرفت دینی را تحلیل می کند. این دو علم، نه تنها در رویکردها، بلکه در غایت نیز متمایزند (۷). آنچه برای متأله هدف است، حیات و ایمان دینی است و وی خود را به یک معنا مبلغ دینی می داند و دین را (اعم از اعتقادات، احکام، ارزش ها) برای معاصران ارائه می کند، ولی آنچه برای فیلسوف دین مهم است، تحلیل معرفت دینی است؛ از این رو فلسفه دین، علم درجه دوم؛ ولی الاهیات، علم درجه اول است (۸).

به طور مثال، احیای دین اولاً و بالذات نزد متألهان طرح و تفسیر می شود؛ سپس همین تفسیر مورد تحلیل معرفت شناسانه فیلسوفان دین قرار می گیرد؛ از این رو داشتن مسائل مشترک به معنای یکسانی معارف نیست؛ همان گونه که بیش تر مسایل فلسفه دین با کلام جدید مشترکند ولی مرز آن دو از جهات دیگر جدا می شد. این سخنان به معنای نفی ارتباط کلام و دین شناسی برون دینی نیست. فیلسوف دین، یافته های متکلمان را به منزله موضوع پژوهش بررسی می کند و در مواردی هم متأله، یافته های فیلسوفان دین را به منزله شبهات مورد تحقیق قرار می دهد. فلسفه دین با الاهیات فلسفی نیز

حوزه های مشترک فلسفه دین و کلام فلسفه دین و کلام نسبت به بعضی از موضوعات حوزه های مشترک دارند که برخی از آنها عبارتند از:

#### ۱- آیا انسان جاودانه است؟

به مناسبت این بحث، ابتدا بحث اثبات وجود نفس مطرح می شود و بعد صور مختلف جاودانگی مورد بررسی قرار می گیرد تا معلوم شود کدامیک از این صور پشتوانه عقلی بیشتری دارد.

#### ۲- صدف و گوهر دین کدام است؟

آیا مراد از دستورات و قوانینی که ادیان به پیروان خود می دهند، این است که صرفاً این دستورات را رعایت کنند؛ یا آنکه در هر دینی، این دستورات، پوسته و حجاب و قشری محسوب می شود برای چیزی که آن چیز مغز، لباب و لب دین است؛ و در حقیقت با دست یابی به گوهر دین است که می توان به سعادت رسید. در این صورت این سؤال مطرح می شود که گوهر دین کدام است؛ بعضی معتقدند گوهر دین اخلاق است؛ یعنی ما در حقیقت متدین می شویم تا اخلاقی زندگی کنیم و اگر در کنار همه این ظواهر دینی، این گوهر به دست نیاید همه اعمال پوچ خواهد بود. و بعضی دیگر معتقدند گوهر اخلاق، دین است یعنی وقتی قوانین اخلاقی را رعایت کردیم آنگاه وارد تدین و دین می شویم. اقوال دیگری هم در مساله هست؛ بحث صدف و گوهر دین در نوشته های عرفای اسلامی نیز به چشم می خورد (۹).

#### ۳- ماهیت ایمان:

آیا ایمان چیزی غیر از سنخ علم جازم است؛ یعنی ما به چیزهائی ایمان می آوریم به دلیل آنکه به آنها علم نداریم یا اینکه ایمان مرحله کمال علم، است یا اساساً ایمان حالت نفسانی دیگری است (۱۰).

#### ۴- تعارض علم و دین:

هرگاه بحث در باب اصل وجود تعارض علم و دین باشد (به صورت ثبوتی)، این موضوع در حوزه کار فیلسوفان دین قرار می گیرد و هرگاه بحث در تعارض آیه ای از قرآن (یا روایت صحیحی) با یکی از دستاوردهای علمی باشد، این بحث در حوزه کار متکلمان قرار خواهد گرفت و به تبع آن از شیوه های حل تعارض سخن به میان خواهد آمد (۱۱).

با توضیحات فوق درباره این دو رشته علمی، روشن می شود که هرکار کلامی مبتنی بر پاسخگویی به مسائلی است که در حوزه فلسفه دین مطرح می شود و نمی توان بدون حل این پرسشها و تعیین

هستی‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی)، هستی‌نفس (نفس‌شناسی)، هستی‌دین (فلسفه‌دین)، هستی‌یک‌علم و دانش مشخص (علم‌شناسی یا فلسفه‌مضاف به علم) و...

با توجه به آنچه گفته شد، فلسفه در یک تقسیم‌بر دو دسته است: فلسفه مضاف به پدیده‌ها و حقایق (ذهنی و خارجی و حقیقی و اعتباری) و فلسفه مضاف به دانش‌ها و علوم نظام‌مند. فلسفه مضاف به پدیده‌ها و حقایق از سنخ دانش درجه اول است که با نگرش فیلسوفانه به تحلیل عقلی موضوع معین؛ یعنی واقعیت خارجی یا ذهنی می‌پردازد؛ مانند فلسفه حیات، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه نفس، فلسفه معرفت، فلسفه دین، و... (۱۵)

بنابراین، رابطه فلسفه هستی (هستی‌شناسی و فلسفه‌های دیگر، رابطه تبیین یا تضاد نیست، بلکه تفاوت آنها در متعلق و مضاف الیه می‌باشد، نه در روش یا غایت. مفهوم فلسفه در این موارد، مشترک معنوی است، نه مشترک لفظی. در نتیجه فلسفه دین یکی از شاخه‌های فلسفه است و کار فلسفه در همه این موارد مطالعه، تفکر و بررسی عقلانی است، حتی فلسفه مضاف به دانش‌ها نیز از سنخ تفکر عقلانی خواهد بود، با این تفاوت که فلسفه مضاف به دانش‌ها از سنخ معرفت درجه دوم اند؛ یعنی دانشی سیستمی و نظام‌مند که به توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فرانگرانه دانش مضاف الیه می‌پردازد. به عبارت دیگر، فلسفه‌های مضاف به علوم با نگاه بیرونی به دانش‌های نظام‌مند و رشته‌های علمی پرداخته و احکام و عوارض آنها را بیان می‌کند و درباره صدق و کذب گزاره‌های دانش مضاف الیه، هیچ‌گونه داوری نخواهد داشت.

با توجه به آنچه درباره فلسفه و دین گفته شد، اضافه فلسفه به دین از سنخ اضافه فلسفه به دانش و معرفت نخواهد بود، بلکه اضافه به حقایق و امور است؛ چراکه دین در نگاه ما مجموعه‌ای از حقایق است، نه صرفاً مجموعه‌ای از معارف، هر چند بخشی از دین جنبه معرفتی دارد؛ از این رو، نگاه عقلی و فلسفی به جنبه معرفتی دین نیز از سنخ نگاه به حقایق و پدیده‌هاست، نه دانش و معرفت بنابراین، فلسفه دین، از سنخ فلسفه مضاف به حقایق بوده، ماهیت مسائل آن با سنخ مسائل فلسفه مضاف به رشته‌های علمی متفاوت است؛ زیرا مسائل و پرسش‌های فلسفه دین، پیشینی و درجه اول و ناظر به یک حقیقت خارجی و عینی به نام دین است. فلسفه دین به واقعیت خارجی دین ناظر بوده، می‌کوشد به تحلیل عقلانی درباره آن داوری کند، نه درباره معارف دینی که در این صورت از سنخ فلسفه مضاف به دانش فلسفه معرفت دینی خواهد بود. (۱۶)

۶

در حالی که دین یکی از رشته‌های علمی در ردیف کلام و حقوق و اخلاق و غیره نیست. همان‌گونه که در ادامه خواهیم گفت، فلسفه مضاف به معارف دینی، غیر از فلسفه دین است. فلسفه معرفت دینی، تحلیل عقلانی درباره معارف دینی است، نه اصل دین. فلسفه کلام، فلسفه فقه، فلسفه اخلاق و... از شاخه‌های فلسفه مضاف به دانش و از شعب فلسفه معرفت دینی اند، نه فلسفه دین (۱۷).

با توجه به آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که «فلسفه دین، مطالعه و بررسی عقلانی درباره اصل دین است. به عبارت دیگر، «فلسفه دین، هستی‌شناسی دین است». مراد از دین نیز در این تعریف،

میانی، سخن از یک روش کلامی خاص به میان آورد. گستره مباحث فلسفه دین و کلام در کتب اعتقادی رایج ما به صورت مشخص از هم تفکیک نشده اند؛ ولی سزاوار است اندیشمندان و نویسندگان ترتیب منطقی این مباحث را رعایت کنند (۱۲).

دین

در لغت به معنای جزا، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و... آمده است و در اصلاح تعاریف مختلف و متعددی برای دین ذکر شده است که معمولاً این تعاریف با یکدیگر تفاوت‌های اساسی و بنیادین دارند که بیشتر این تعاریف، تعریف به مصداق است و تعریف به مصداق یکی از انواع تعریف می‌باشد. بنابراین، مصداق دین در تعاریف اندیشمندان و متفکران اسلامی همان دین اسلام است و مراد ما از دین نیز، دین در مقام باید و تعریف می‌باشد که امروزه تنها دین اسلام است که با دین در مقام تعریف و باید همخوانی دارد و مصداق واقعی دین به حساب می‌آید: «إن الدین عند الله الإسلام». در توصیف دین می‌توان گفت: دین، مجموعه حقایق مربوط به خدا، انسان و جهان است که ناشی از مشیت و اراده تکوینی و تشریحی الهی است و از سه طریق (وحی، عقل و فطرت) برای سعادت و کمال حقیقی انسان به وی گزارش می‌شود. ویژگی دین اسلام، عقلانیت، خاتمیت، کمال و جاودانگی آن است؛ از این رو، تقسیم مباحث و مطالب به درون دینی و برون دینی و عقلی و دینی، چندان دقیق و صحیح نیست. این تقسیم بیشتر با رویکرد مسیحیت و جهان غرب است؛ حتی تقسیم به عقلی و نقلی نیز دقیق نیست؛ زیرا این گونه تقسیم تداعی‌کننده این است که بخشی از دین، غیر عقلی اند؛ در حالی که مطالب نقلی نیز خرد پذیرند (۱۳).

فلسفه

فلسفه دارای دو کاربرد عمده است: یکی استعمال به صورت مفرد و غیر مضاف و دیگری به صورت مرکب و مضاف. مراد از فلسفه در کاربرد نخست آن، علمی است که از احوال موجود بماهو موجود بحث می‌کند. این نوع فلسفه هر چند غیر مضاف است، با توجه به متعلق آن، می‌توان نوعی فلسفه مضاف به حساب آورد؛ زیرا موضوع آن، هستی و وجود بماهو موجود می‌باشد. به عبارت دیگر، موضوع فلسفه، هستی و وجود است و این وجود و هستی، گاهی مراد مطلق هستی است و گاهی هستی مقید؛ از این رو، فلسفه مطلق نیز به یک اعتبار، فلسفه مضاف است.

اما سنخ دوم فلسفه که صورت ترکیبی و اضافی دارد، خود دارای کاربردها و معانی متعدد و مختلفی است که از جمله آن می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. مطالعه و بررسی عقلانی درباره یک دانش (دانش مضاف الیه)؛ نظیر علم فیزیک، علم فقه، علم کلام و...
  ۲. مطالعه و بررسی عقلانی درباره امور و پدیده‌ها اعم از حقیقی و اعتباری نظیر نفس، زبان، معرفت، دین و... که اصطلاح فلسفه دین از سنخ فلسفه مضاف به معنای دوم آن است (۱۴).
- خلاصه اینکه موضوع فلسفه، حقایق کلی اعم از کلی‌ترین حقیقت، مثل اصل وجود و هستی تا حقایق اعتباری، ذهنی و خارجی خواهد بود. حقایق کلی عبارتند از: اصل هستی و احوال کلی آن هستی‌شناسی، هستی انسان انسان‌شناسی، هستی معرفت

کمال، جامعیت و جاودانگی دین، ایمان، تجربه دینی، عبادت و مناسک دینی، معرفت دین تفاوت معرفت دین با معرفت دینی، معرفت شناسی دین و معرفت شناسی دینی، فهم پذیری دین، امکان اکتشاف دین، روش مندی اکتشاف دین، مدارک و مدرکات دین، هرمنوتیک متون، تطور فهم دین، قرائت پذیرانگاری، نسبت معرفت دینی با نفس الامر دین، مختصات منطق کشف مطلوب، زبان دین، معناداری گزاره های دینی، توجه پذیری و برهان پذیری مدعیات دین، نسبت و مناسبات دین با ساحت های دیگر - نظیر علم و معرفت های طبیعی، انسانی و ... گفتن ها، مشربها و ... سرشت و مفهوم تجربه دینی، رابطه علم و دین، دین و فرهنگ، دین و هنر، دین و ادبیات، دین و سیاست، زبان دینی، مبانی دین، ارتباط و هماهنگی آموزه های دینی، قلمرو دین، انتظار بشر از دین، رابطه دین و دنیا، کثرت گرایی یا حصر گرایی دینی، جاودانگی و کمال دین، مسئله اثبات پذیری، تحقیق پذیری و معناداری درباره دین، در حالی که مسائلی نظیر خدا، انسان، معاد، مرگ، جاودانگی انسان، معرفت دینی، رابطه معرفت دینی با سایر معارف، ثبات و تحول معرفت دینی و ... از سنخ مسائل کلامی، فلسفه معرفت دینی و فلسفه کلام اند، نه فلسفه دین. از این رو، نمی توان امهات مدعیات دینی؛ نظیر وجود خدا، صفات الهی، شرور و بلایا، خلقت و نحوه پیدایش عالم، مجرد و مادی، وحی و نبوت، اعجاز، انسان شناسی، تکلیف و نظام اخلاقی جهان، خلود نفس، معاد و ... را از سنخ فلسفه دین دانست؛ برخلاف دیدگاهی که موارد یادشده را از سنخ فلسفه دین می داند (۱۹).

#### فلسفه دین و علوم دیگر

فلسفه دین با برخی علوم مرتبط با دین، نظیر فلسفه، کلام، منطق فهم دین، فلسفه منطق فهم دین، فلسفه معرفت دینی (فلسفه کلام، فلسفه احکام، فلسفه اخلاق و فلسفه علم دینی) و ... از جهات و جنبه هایی (تشابه و تمایز) در ارتباط است.

#### ۱. فلسفه دین و فلسفه هستی

فلسفه هستی، به مطالعه و بررسی عقلی درباره اصل هستی و وجود بما هو موجود می پردازد. بنابراین، سنخ فلسفه دین نیز همانند فلسفه هستی، از سنخ مطالعه عقلی است. تفاوت دو دانش در متعلق و موضوع شناخت است. موضوع فلسفه هستی، کلی است و آن، اصل هستی و وجود بما هو موجود است؛ در حالی که موضوع فلسفه دین همانند سایر فلسفه های مضاف هستی خاص و امری مقید است (هست و حقیقت مقید و مشخصی به نام دین). نقاط مشترک فلسفه هستی و فلسفه دین در روش و غایت است. هر دو درصدد شناخت واقعیت اند؛ یکی، شناخت اصل هستی و دیگری، شناخت امری به نام دین. بنابراین، فلسفه مضاف نیز از سنخ فلسفه و نسبت به فلسفه هستی، مشترک معنوی است؛ همان گونه که فلسفه های مضاف، مشترک معنوی اند، نه مشترک لفظی، از این رو، دیدگاهی که فلسفه مضاف را مشترک لفظی میان فلسفه علوم و فلسفه امور و حقایق می داند، صحیح نیست (۲۰).

دین اسلام، به عنوان حقیقتی الهی و نازل شده برای سعادت انسان می باشد. پستی ها و مطالعات در

توضیح اینکه مطالعه و بررسی دین یا دین پژوهی، از چند جهت صورت می پذیرد گاهی مطالعه و بررسی درباره دین، از لحاظ تاریخی است. به عبارت دیگر، گاهی ادیان محقق موجود در بستر تاریخ، مورد مطالعه قرار می گیرد و دین یا ادیان را از زاویه دید تاریخی به نظاره می نشیند که این نوع مطالعه، از سنخ تاریخ بوده و بیشتر توسط عالمان تاریخ و جامعه شناسان صورت می پذیرد. گاهی دین پژوهی به منظور کشف و فهم محتوای آن است که در این حالت، عالمان دینی با روش و متد متناسب، محتوای دین یعنی باورها، احکام، اخلاقیات و علم دینی را کشف، فهم و استخراج می کنند که نتیجه و محصل این تلاش، تحقق معرفت دینی خواهد بود. این دسته از مطالعات توسط عالمان دینی، متکلمان، فقها و عالمان اخلاق صورت می گیرد. دسته دیگر از دین پژوهی، مطالعه و بررسی عقلی فلسفی درباره اصل دین است. این بخش از دین پژوهی، نه مطالعه تاریخی درباره دین یا ادیان است و نه مطالعه در محتوا و آموزه های دین؛ بلکه مطالعه و بررسی عقلانی درباره چیستی، چرایی، چسانی و چگونگی دین است؛ هر چند ممکن است فیلسوف دین از متون و نصوص دینی نیز کمک بگیرد و این، منافاتی با عقلانی بودن تفکر ندارد؛ زیرا دین اسلام، خود مبتنی بر عقلانیت و تفکر عقلی است و خود نیز درباره اصل دین، داوری کرده است. به عقیده نگارنده این سطور، این بخش از دین پژوهی، فلسفه دین نام دارد که موضوع و متعلق آن، اصل دین و احکام کلی آن است، نه مسائل و محتوای آن. این بیان، در حقیقت ناظر به فلسفه دین در مقام باید و تعریف است؛ همان گونه که مراد از دین نیز دین در مقام باید و مراد از فلسفه نیز فلسفه در مقام باید است؛ از این رو، سنخ مباحث فلسفه دین، نسبت به دانش کلام، فقه، اخلاق، روان شناسی دین، جامعه شناسی دین و تاریخ دین یا ادیان، متفاوت خواهد بود؛ هر چند نمی توان حاصل فلسفه دین را خارج از معارف دینی تلقی کرد (۱۸). براساس نظریه مختار تا حدودی می توان مسائل آن را نیز مشخص نمود. مسائلی که از سنخ علم کلام، فلسفه معرفت دینی و امثال آن هستند، از فهرست مسائل فلسفه دین، خارج می شوند؛ در حالی که براساس دیدگاههای مختلف درباره فلسفه دین، به راحتی نمی توان مسائل فلسفه دین، کلام و امثال آن را تشخیص داد و در نتیجه موجب تداخل مسائل خواهد شد. براساس نظریه مختار می توان ملاک و معیار مشخصی برای مسائل هر یک از دانش های مرتبط با دین ارائه نمود و هر یک از دانش ها را نظام بخشید. در این ملاک، مسائلی که درباره اصل دین باشد، از سنخ فلسفه دین خواهند بود و سایر مسائل هر چند از آموزه های اساسی دین، نظیر براهین اثبات خداوند، معاد، وحی، نبوت، امامت و ... باشد، از سنخ علم کلام به شمار می آیند.

#### مسائل کلی درباره دین عبارتند از:

چیستی دین (تعاریف، گوهر و صدف دین، سرشت قضایای دینی، قلمرو دین، کارکردهای دین، نسبت دین و دنیا، هندسه معرفتی دین)، هدف یا اهداف دین، منشأ دین، ضرورت بعثت، پلورالیزم دینی،

## ۲. فلسفه دین و معرفت دینی

مراد از معرفت دینی، معرفت و شناختی از دین است که با متدها و منطق های معتبر و موجه حاصل شده باشد؛ بنابراین معرفت دینی، معرفتی عالمانه، روش مند و تخصصی می باشد. در تعریف معرفت دینی آمده است: «معرفت دینی عبارت است از محصل سعی موجه برای کشف گزاره ها و آموزه های دینی». به تعبیر دیگر، به «دستگاه معرفتی برآمده از کاربست روش شناسی معتبر و موجه برای اکتشاف قضایای دینی» معرفت دینی اطلاق می شود (۲۱).

با توجه به آنچه گفته شد، نسبت فلسفه دین با معرفت دینی، همانند نسبت فلسفه هستی (هستی شناسی) با دیگر دانش هاست که هستی شناسی نقش پایه و اثباتگر موضوع سایر دانش هاست. به عبارت دیگر، نسبت موضوع فلسفه دین - که اصل دین باشد - با موضوع معارف دینی، همانند نسبت موضوع هستی شناسی با دیگر دانش هاست.

مشترکات فلسفه دین با دیگر معارف دین، در موضوع آن است که تمامی آنها با دین در ارتباطند؛ همان گونه که کلام، احکام، اخلاق و علم دینی، متصف به دین و از معارف دینی اند، فلسفه دین، نیز از سنخ معرفت دینی و زیر مجموعه آن قرار دارد؛ با این تفاوت که موضوع فلسفه دین، اصل دین به عنوان موضوع پژوهش است؛ ولی موضوع معارف دینی، مسائل و محتوای جزئی دین است. تفاوت فلسفه دین با معارف نظیر احکام، اخلاق و علم دینی، مشخص است؛ زیرا هم از لحاظ روش و متد متفاوتند و هم از لحاظ سنخ مسائل و محتوای آنها. اما آنچه مورد خلط و اشتباه واقع می شود، علم کلام و فلسفه دین است که معمولاً در تعاریفی که از فلسفه دین ارائه شده است، این خلط و اشتباه مشهود است (۲۲).

براساس نظریه مختار، تفاوت فلسفه دین و علم کلام، در این است که موضوع علم کلام، عقاید و آموزه های ایمانی دین است؛ در حالی که موضوع فلسفه دین، اصل دین است. هر چند ممکن است از لحاظ سنخ باور بودن، هر دو مشترک باشند، تفاوت در این است که باور و اعتقادی که در علم کلام از آن صحبت می شود، باور ایمانی است که در درون دین شکل گرفته است؛ اما در فلسفه دین، باور مربوط به اصل دین است؛ مثلاً مسئله چیستی، قلمرو و اهداف دین هر چند در محتوای دین و متون دینی وجود دارد، این مسئله با مسائلی نظیر وجود خدا، مسئله مرگ، امامت، معاد و... از لحاظ سنخ معارف، متفاوت است. سنخ مسائل کلامی، باور و اعتقاد ایمانی است و ملاک مؤمن یا ملحد بودن، وابسته به ایمان و باور داشتن به گزاره های ایمانی و اعتقادی نظیر خدا، توحید، نبوت، معاد و... است؛ در حالی که مسائلی نظیر «چیستی دین»، «قلمرو دین» و... از سنخ مسائل فلسفی و تفکر عقلی ای اند که لزوماً از سنخ ایمانیات نبوده و ملاکی برای ایمان و الحاد نخواهد بود. مسائل فلسفه دین، هر چند از سنخ ایمانیات نیست، در حقیقت، نسبت به سایر معارف دینی، نقش مبانی و مبادی دارند (۲۳).

دین اسلام به دلیل جامعیت آن، هم واجد تفکر عقلی و فلسفی درباره اصل دین است و هم واجد اصول اعتقادی و ایمانی. به عبارت دیگر، در دین اسلام، هم به مسائل کلامی، اخلاقی، علمی و کمی پرداخته شده است و هم مسائل کلی و فلسفی درباره اصل دین. از این رو، تفکیک مسائل به برون دینی، درون دینی، فرانگر، غیر فرانگر،

درون متنی، برون متنی، عقلی و دینی، ملتزمانه و غیر ملتزمانه و امثال آن درباره دین اسلام دقیق و صحیح نخواهد بود. همه اینها در دین اسلام، به ویژه در نصوص دینی یافت می شود. تمامی مسائلی که امروزه به عنوان مسائل فلسفه دین، چه در غرب و چه در اسلام مطرح است، می توان در دین اسلام، به ویژه در نصوص و متون دینی، آن را یافت.

خلاصه اینکه فلسفه دین، مطالعه و بررسی درباره دین اصل است، نه در دین. از این رو، مسائل فلسفه دین نمی تواند از موضوعات علم کلام باشد؛ زیرا مسائل علم کلام، از سنخ مطالعه در دین اند؛ در حالی که مسائل فلسفه دین درباره دین اند. بنابراین، فلسفه دین غیر از کلام است؛ زیرا موضوع و متعلق کلام، آموزه های اساسی و اعتقادی دین است (۲۴).

براساس این بیان، نظریه ای که تفاوت کلام و فلسفه دین را تعهد به دفاع و عدم آن می داند، مردود خواهد بود. این نظریه چنین می گوید: «تمایز آن با علم کلام بدین جهت است که در فلسفه دین هیچ امر دینی مسلم انگاشته نمی شود، و فیلسوف دین در اثنای کار خود این آزادی را برای خود حفظ می کند که هر چیزی را به پرسش فرا خواند. فلسفه دین همان خصلت بی تعهدی را که از ویژگی های روش فلسفی است، شیوه و آیین خود قرار می دهد.

در این نگاه سعی شده، تمایز و تفاوت به حوزه انگیزه و قصد ارتباط داده شود؛ در حالی که قبلاً نیز گفته شد که تمایز به انگیزه و قصد، نمی تواند عامل تفاوت یک علم از علم دیگر باشد. چنین توجهی از آنجا ناشی شده که دیده شده در کتب فلسفه دین غربی و مسیحیت، همان مسائل علم کلام بحث و بررسی شده است و با وحدت مسائل، لاجرم به تمایز در انگیزه سوق پیدا کردند؛ از این رو، بیشتر تحت تأثیر آثار غربی ها در این زمینه می باشد.

درباره کلام جدید نیز می توان گفت، برای نخستین بار از اصطلاح کلام جدید استفاده کرده است. او در یکی از سخنرانی های خود چنین گفته است: «امروز ما به کلام جدیدی نیاز داریم که به یاری آن بتوانیم یا بطلان علم جدید را اثبات کنیم... یا نشان دهیم که این تعالیم منطبق بر مراتب ایمان اسلامی است». اندیشمندی هندی، نیز از نخستین کسانی است که تعبیر «کلام جدید» را در دنیای اسلام به کار برده است. وی جلد دوم کتاب تاریخ علم کلام را «علم کلام جدید» می نامد و در آن چالش هایی را که دین در دنیای جدید با آنها روبروست، بررسی می کند. از آن پس اندیشمندانی همچون شهید مطهری و دیگران، از این علم نام برده و به برخی مسائل آن پرداخته اند.

به نظر نگارنده، تفکیک کلام جدید و قدیم نیز دقیق نیست و تنها مسائل نو به نو می شوند و الأهمان علم کلام است و تفاوتی وجود ندارد، به جز اینکه برخی به دلیل تأثیر پذیری از تفکر غربی، گمان کردند کلام جدید همان فلسفه دین است با فلسفه دین چیزی جز کلام جدید نیست؛ در حالی که اولاً، کلام جدید و قدیم نداریم؛ ثانیاً، فلسفه دین با علم کلام تفاوت ماهوی دارند. (۲۵)

در فرهنگ غربی، اصطلاحات دیگری نظیر کلام فلسفی یا الهیات فلسفی، گاهی جایگزین اصطلاح فلسفه دین می شود. آنتونی فلو و مک اینتایر برای نام گذاری کتابی که در سال ۱۹۵۵م به صورت

دانش پیشینی است؛ در حالی که فلسفه معرفت دینی، از سنخ دانش پسینی است. فلسفه معرفت دینی، مترتب و متوقف بر تحقق معرفت است. فلسفه دین، هر چند متوقف بر نزول و تکون اصل دین است، مترتب بر تحقق و تکون معرفت دینی نیست.

۶. فلسفه دین هرچند، خود نوعی معرفت دینی است، غیر از فلسفه معرفت دینی است. فلسفه دین مقدم بر فلسفه معرفت دینی است و فلسفه معرفت دینی خود مترتب بر فلسفه دین و متأخر از آن است. ۷. فلسفه معرفت دینی، شامل برخی فلسفه های مضاف بطیر فلسفه کلام، فلسفه احکام، فلسفه اخلاق و فلسفه علم دینی می شود؛ در حالی که فلسفه دین مقدم بر سایر فلسفه های مضاف مرتبط با دین است. فلسفه دین نقش مبنا و پایه را نسبت به سایر فلسفه های مضاف مرتبط با دین دارد؛ از این رو، فلسفه معرفت دینی، فلسفه منطقی فهم دین و امثال آن، مترتب و متأخر از فلسفه دین و تابع آن اند.

فلسفه دین با دانش هایی نظیر منطقی فهم دین و فلسفه منطقی فهم دین نیز تفاوت دارد. منطق اکتشاف دین، سامانه کلانی است که عهده دار طرح و شرح اصول و امهات و مشترکات روش شناسی کشف دین است. بنابراین، فلسفه دین با منطقی فهم دین و فلسفه منطقی فهم دین تفاوت خواهد بود؛ زیرا منطقی فهم دین، ارائه دهنده روش و قواعد فهم دین است و فلسفه منطقی فهم دین نیز درباره این قواعد و اصول، به مطالعه و بررسی عقلانی می پردازد. بر این اساس، فلسفه دین و مسائل آن در حقیقت نقش مبادی عزیمت برای اکتشاف دین و گزاره ها و آموزه های دین را دارند.

#### نتیجه گیری

امروزه فلسفه دین، دانش وارداتی است که از غرب و مسیحیت و به صورت معیوب و بیمار وارد شده است و کتاب های که در اندیشه اسلامی در این زمینه نگاشته شده اند، با تأثیرپذیری از فضای فکری و فرهنگی غرب می باشد و این، حتی در تعریف از فلسفه دین و ارائه مسائل آن نیز تأثیر گذار بوده است؛ در حالی که فلسفه دین به عنوان بخشی از فلسفه مضاف و در مقام «تعریف و باید» غیر از آنچه امروزه وجود دارد، می باشد.

مشکل اصلی تعریف های رایج از فلسفه دین، ناشی از خلط میان فلسفه دین «محقق و موجود» و فلسفه دین در مقام «باید و تعریف» است. همان گونه که میان مفاهیمی نظیر دین، متون دینی و معرفت دینی نیز خلط صورت گرفته است. عدم تفکیک میان دین و معرفت دینی، موجب عدم تفکیک میان فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی شده است. خاستگاه این اشتباه در کتب و منابع فلسفه دین در غرب است. در مسیحیت و غرب به دلیل نوع تفکر دینی و اعتقادی شان، مسائل فلسفه دین با مسائل دین، کلام، الهیات و... درهم تنیده است؛ مثلاً در مسیحیت، مباحث عقلانی؛ نظیر وجود خداوند، مرگ، معاد، شرو و... تنها در فلسفه دین بحث می شود و سنخ بحث نیز به اعتقاد خودشان، بیرون دینی است؛ در حالی که در تفکر اسلامی، این گونه مسائل، از محتوای اصلی دین اسلام است و بخش عمده ای از نصوص دینی، نظیر قرآن و روایات، به آموزه های اعتقادی و عقلی

مشترک به چاپ رسانده اند، اصطلاح یادشده را به کار برده و آن را وام گرفته از پل تیلیخ دانسته اند اصطلاح «کلام فلسفی» در فرهنگ اسلامی پیشینه ای دیرینه دارد؛ چنان که محمدابن اسحاق ندیم کلام معتزلی را به دلیل عقلی و فلسفی بودن روش آن، «کلام فلسفی» می نامد. همان گونه که گفته شد، تفکیک عقلی و نقلی، صحیح نبوده و نقلی نیز نوعی تفکر عقلی بوده و با عقل ساز گاز است و تعبیر کلام فلسفی، دلیل همسانی با فلسفه دین نخواهد شد.

#### ۳. فلسفه دین و فلسفه معرفت دینی

وقتی ما معرفتی از دین به دست می آوریم، برای تشخیص ماهیت آن، و نیز انواع و علل تطور معرفت دینی، خطاهای ممکن و علل وقوع خطاها، رهیافت های گوناگون به معرفت دین، و نیز آسیب شناسی معرفت حاصل شده، به یک سلسله مطالعات کلان، فرانکر و عقلانی نیازمندیم که باید در هیئت یک دانش مستقل سامان یابد. ما چنین دانشی را فلسفه معرفت دینی می نامیم. بنابراین، فلسفه معرفت دینی، مطالعه فرانکر عقلانی، نتیجه کاوش موجه برای کشف دین است. فلسفه معرفت دینی فرانکر و مشرفانه، موضوع خود را تحلیل می کند.

مسائل معرفت دینی عبارتند از: ماهیت معرفت دینی و صفات و ویژگی های آن، تکون معرفت دینی و فرآیند آن، گونه شناسی تطبیقی روشگانهها و رهیافت های مهم موجود در باره تحصیل معرفت دینی، تحول معرفت دینی، انواع تطور و عوامل و علل آن، تخطی معرفت دینی، ارزش معرفتی معرفت دینی، ساختار معرفت دینی، بروز و برآیند داده های فلسفه معرفت دینی در منطقی کشف فهم دین و نظریه پردازی دینی با توجه به چیستی فلسفه معرفت دین، می توان تفاوت و تشابه آن را با فلسفه دین از لحاظ ماهیت، روش شناسی، موضوع، قلمرو و غایت، منابع و... مقایسه نمود که در ذیل، به برخی از آن اشاره می کنیم:

۱. فلسفه معرفت دینی به نحو پسینی از معرفت دینی سخن می گوید، اما فلسفه دین، به نحو پسینی، به اصل دین می پردازد.
۲. محصل کاربرد منطق اکتشاف یعنی معرفت دینی موضوع فلسفه معرفت دینی را تشکیل می دهد؛ از این رو، متأخر از فلسفه دین است. حتی متأخر از منطقی فهم دین نیز می باشد.
- بنابراین، مسائلی نظیر چیستی و هستی معرفت دینی، قلمرو معرفت دینی، ارزش معرفت دینی و... زیر مجموعه فلسفه معرفت دینی اند؛ در حالی که مباحثی نظیر چیستی دین، گستره و قلمرو دین، علم و دین و... در فلسفه دین طرح می گردد.
۳. میان روش فلسفه معرفت دینی با شیوه فلسفه دین تفاوتی نیست؛ زیرا هر دو دانش با شیوه فرانکر عقلانی درباره موضوع خود بحث می کنند و به همین دلیل هر دو از سنخ فلسفه اند.
۴. متعلق و موضوع فلسفه معرفت دینی، «معرفت دینی» است، ولی متعلق و موضوع فلسفه دین، دین است؛ بنابراین، موضوع آن دو متفاوت خواهد بود.

۵. فلسفه معرفت دینی، معرفت درجه دو است، اما فلسفه دین، معرفتی درجه اول است؛ زیرا موضوع فلسفه دین، از سنخ حقایق و امور است، نه از سنخ دانش. به عبارت دیگر، فلسفه دین از سنخ

2. Ibn Manzoor, Arabic Language; Tehran: Al-Hawza Publishing House, 1405 AH.
3. Ibn Nadim, Muhammad ibn Ishaq, index; Tehran: Marvi Publications, 1350.
4. Asadi, Mohammad Reza; "Linking theology with tradition and modernity"; Contained in the philosophy of modern religion and theology, written by Mohammad Safar Jabraili; First Edition, Culture Research Institute and Islamic Thought, 2010..
5. Iqbal Lahori, Mohammad; Revival of religious thought in Islam, translated by Ahmad Aram; Islamic Publishing and Research
6. Eliyadeh, Mir Cha; Research religion; Bahauddin Khorramshahi; Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies, 1373.
7. Beheshti, Ahmad; "Efforts to refute the realm of philosophy of the religion of the Islamic school, No. 9, 1999
8. Philosophy of Religion; Qom: Book Garden, 2003.
9. Plantinga, Alvin; Philosophy of religion, God, free will and evil; Translated by Mohammad Saeedi Mehr; Taha Cultural Institute, 2000.
10. Talifro, Charles; Philosophy of religion in the twentieth century; Translation Insha'Allah Rahmati; First edition, Suhrawardi Research and Publishing Office, 2003.
11. Jabraili, Mohammad Safar; New philosophy of religion and theology; First Edition, Institute of Islamic Culture and Thought, 2010
12. Jafari, Mohammad Taqi Philosophy of Religion; Second edition, Institute of Culture and Thought Islamic, 1999.
13. Javadi Amoli, Abdullah; "Theology, definition, duty and territory"; Qabsat, first year,
14. Shari'a in the mirror of knowledge; Second edition, Esraa Publishing, 1999.
15. Johari, Ismail bin Hamad; Al-Sahih in Language and Sciences, research by

اختصاص دارد. دین اسلام، خود مشوق و مؤید تفکر عقلانی درباره اصل هستی، خدا، مرگ، و ... است. در عین حال، امروزه وقتی در اندیشه اسلامی، فهرستی از مسائل فلسفه دین ارائه می شود، بیشتر از سنخ مسائل کلامی و اعتقادی است که در مواردی هیچ سنخیتی با فلسفه به ویژه فلسفه دین ندارد. گویا دقیقه رونوشتی از مسائل فلسفه دین در غرب است. این تقلید و رونوشت، همانند این است که چون در عالم مسیحیت، مکانی برای عبادت و مراسم های مذهبی به نام کلیسا وجود دارد، ما نیز در عالم اسلام، با وجود مساجد و مصلی، مکانی را در عرض مسجد و به تقلید از مسیحیان، برای عبادت اختصاص دهیم و نام آن را نیز «کلیسای اسلام» یا «کلیسای مسلمانان» قرار دهیم. به نظر می رسد.

۱۲

طرح مسائل اصلی و اساسی اعتقادی اسلام، نظیر خدا، توحید، معاد و ... در قالب مسائل فلسفه دین و رونوشت گیری و تقلید از فرهنگ مسیحیت، کمتر از عبارت کلیسای اسلامی، بی ربط و ناهمگون نیست. در حالی که نشو و نما و خاستگاه فلسفه دین و مسائل آن در مغرب زمین، مبتنی بر یک بستر تاریخی و فرهنگی خاصی بوده و جریان غالب آن فرهنگ، جدایی فلسفه و تفکر عقلی از دین مسیحیت می باشد. براساس چنین پیشینه ای از فلسفه دین، متفکران غربی، از جمله جان هیک ماهیت فلسفه دین و ویژگی ها و اختصاصات آن را بر می شمارند. همچنین براساس همین نگرش، فلسفه دین از موضوع تحقیق خود استقلال دارد یا فلسفه دین شعبه ای از فلسفه است، نه الهیات و دین. او نتیجه آنکه تعریفی که متفکران مغرب زمین و به تبع آن، اندیشمندان اسلامی درباره فلسفه دین ارائه داده اند، ناظر به فلسفه دین موجود و محقق بوده و با توجه به بستر و شرایط فرهنگی خاص خود می باشد و در مورد ادیانی که تفکر عقلانی جوهره آن است، صحیح نیست؛ زیرا امروزه بیشتر مسائل فلسفه دین، از سنخ مسائل علم کلام هستند و حتی در بیشتر تعریفها و تبیین ها درباره چیستی فلسفه دین و مسائل آن، قید آموزه های اساسی دین آمده است. در فهرست کتاب ها و مقالاتی که در این زمینه تاکنون نگاشته شده است، مسائلی نظیر اثبات وجود خدا، مسئله مرگ و معنای زندگی، معاد و ... مد نظر بوده است. در حالی که در اندیشه اسلامی تمامی این مسائل در علوم مختلفی نظیر کلام، اخلاق و... پرداخته شده است و طرح جداگانه آن در دانش فلسفه دین، بیشتر به دلیل تأثیرپذیری از شیوه غرب است.

بنابر این، نظریه مختار این است که فلسفه دین، تفکر عقلانی درباره اصل دین است، نه آموزه های آن، فلسفه دین، دین را به عنوان یک امر و حقیقت الهی، مورد مطالعه قرار می دهد. بر این اساس، حتی مسائل آن نیز از سنخ مسائل کلام، فلسفه کلام و فلسفه معرفت دینی نخواهد بود.

## References

### Holy Quran

1. Ibrahim Anas and others; Al-Wasit Dictionary; Fourth Edition, Tehran: Islamic Publishing and Culture Office, 1993

Ahmad bin Abdul Ghafoor Attar, fourth edition, Beirut: Dar Al-Alam for Millions, 1607 AH

16. Hosseinzadeh, Mohammad; Philosophy of Religion; Second Edition, Qom: Islamic Propaganda Office Publications, 2001.

17. Khosropanah, Abdul Hussein; New words; First Edition, Qom: Hozeh Cultural Research, 2000.

18. "Philosophy of Islamic Philosophy" in: Philosophies of Addition; First Edition, Institute of Islamic Culture and Thought, 2006.

19. Davis, on this; Introduction to the philosophy of religion; Translated by Maliheh Saberi; First Edition, Publication University, 1999.

20. Ragheb Isfahani, Hossein; Vocabulary in the stranger of the Qur'an; Second Edition, Publishing Office Book, 4 160 AH.

21. Ram Knut Sharma; Religion, facts and ambiguities; Translated by Bijan Bahadorvand; Kayhan Farhangi, since 11, 1373. Ali Mera

22. Rabbani Golpayegani, Ali; An Introduction to Theology, First Edition, Qom, Dar al-Fikr, 1991.

23. We are the science of theology, first edition, Islamic Propaganda Office, 2000.

24. "Philosophy of Religion and Other Sciences"; Journal of Islamic Theology 31, 1378 Fall (a).

25. Introduction to modern theology and philosophy of religion, first edition, Varian Publishing, 1999 (b).